

فرهنگ

لغات متشابهه

تالیف : نعمت الله ذکائی بیضائی

انتشارات وحید

زمستان ۱۳۵۹

ارزش نود ریال





فرهنگ لغات متشابه

تألیف : نعمت الله ذکائی بیضائی

انتشارات وحید

زمستان ۱۳۵۹

گفتار پیش

گذشت روزگار و گردش سلسله و نهار، آتش، بیشتر بر روح و جسم موجودات جاندار و
بیجان بر جای میگذارد و این گذشت که سرگذشت جهان و جهانیان را نیز با خود دارد با نظم و نظام
خویش و بدون وقفه در حرکت و تکوین است.

حرکت تکوین خود موهن خلق جام صیدیه، تکامل اشیا موجود در کثرت و مجامع آبی
میگیرد که بعفت و سعت دانسته بحث، از آن دریغ نداریم.

x x x

فرهنگ هر کشوری بجهت بالندشت زبان بارور و غنی میشود و بسعت و توسعه و تحول
تغییر در آبی موجب کثرت و تعدد لغات میگردد. نیازهای جامعه سبب خلق لغات جدید و
ارتباط با جوامع مختلف و اختراعات و آلات و اشیای جدید موجب خلق لغات تازه میشود و بتدریج
یا عیناً و یا با اندک تغییر و تبدیلی به زبانهای دیگر راه می یابد.

بنابر این هیچ زبانی نیست که از زبان و فرهنگ دیگر متأثر نباشد و لغات و اصطلاحات زبان
دیگر را به عبارت گرفته باشد. چنانکه زبانهای عربی، ترکی، هندی (اردو)، لاتینی، مغولی،
سامی، و آلمانی، انگلیسی لغاتی از زبان فارسی گرفته اند و زبان فارسی نیز تعدادی از لغات
زبانهای فوق الذکر را گرفته و احیاناً با تبدیلی و تبدیلی آنها را به صورت جدید و نو ساخته است.
و اما مجرمیهای که لغات و اصطلاحات را در خود جمع دارد و لغت نامه، مانوس، فرهنگ
واژه نامه و ... نامیده میشود و تعدد و کثرت این واژه نامه و اجزاء آنها دلیل بر
ویشرفت فرهنگ ملت و یا خوش مستند و مؤثر محقق مردم آن کشور میباشد.

کتابها از فرهنگ غنی کهنسال برخوردار است. بعد از فرهنگ نامه گائی که نامی در
 یا نسخه ای از آنها در دستر روزگار بر جبهی مانده از سه صد لغت نیست و قدیمترین فرهنگ
 عربی نیز توسط خلیل بن احمد فراهمی نوشته شده که بنام «کتاب المعین» موسوم است.
 طی سالهای اخیر لغت نامه و فرهنگ نامه گائی محتوی لغات و اصطلاحات فقهی تدوین
 شده که از آن جمله است: فرهنگ لغات ادبی، فرهنگ لغات عیانه، فرهنگ لغات و
 اصطلاحات فلسفی، فرهنگ علوم عقلی، فرهنگ عوام، فرهنگ ادبیات زبان فارسی،
 فرهنگ اصطلاحات قضائی، دریائی، حقوقی، اقتصادی و دهم کتاب ارزشمند
 دانشمند حضرت ذکاءالجموعه ای است که بیع و تازه که به بنی هدرت در ایران
 به تبه نهفته است و بسیار است که لغت و وارباب تحقیق در این راه همواره
 سبذ دل دارند. ان شاء الله

انتشارت وحید. سفید وحیدیا

وحیدیا (مهرماه ۵۹)

بسمه تعالی

"فرهنگ لغات متشابهه"

پیش گفتار

بعدالحمد در عنفوان شباب و پیش از آنکه تحصیلات رسمی دوره متوسطه و دوره عالی قضائی را در طهران به بینم و رسماً وارد خدمت دولت شوم با سرمایه تحصیلات طلبگی و مطالعات ادبی نه سال معلمی کردم (شش سال در مدرسه معرفت آران کاشان و سه سال در مدرسه تربیت بنین طهران) در تمام این مدت چه در دیکته شاگردان مخصوصاً در دیکته‌هایی که برای امتحان تهیه میشد و چه در دوران تحصیلات بالا و ادامه مطالعات ادبی غالباً لغات زیاد متشابه که نمونه آنها را در این دفتر ملاحظه خواهند فرمود بر میخورد و با خود میگفتم که اگر این لغات در حدود امکان یکجا جمع شود و با معانی آنها تکثیر و در دسترس دانش آموزان و دانشجویان قرار گیرد خالی از فایده و برکنار از خدمتی بآنان نخواهد بود و بالاخره خود مصمم شدم این کار را بکنم و از آنپس و روی این فکر و تصمیم هر جا بچنین لغاتی بر خوردم در دفتری یادداشت کردم (نه اینکه از خلال و متون کتب عقب چنین لغاتی بگردم) تا کم کم مقدار زیادی از این نوع لغات فراهم آمد ولی متأسفانه بعداً بر اثر گرفتاریهای اداری و مطالعات ادبی دیگر این

کار در بویه فراموشی و عدم تعقیب ماند و سالیانی متمادی از آن گذشت تا چند روز پیش در ضمن سرکشی بعضی کتب و اوراق مطبوعه اتفاقاً این جزوه بنظر رسید دیدم دیگر حالا وقت آن است که بکار این مجموعه خاتمه دهم چه اگر منتظر باشم که باز سالیان دیگر بماند تا شاید چند لغت دیگر اضافه شود اولاً ممکن است عمر کفایت تکمیل آن نکند و ثانیاً لغات این قدر فراوان و زیاد است که شاید و بلکه قطعی است که مرادستری بهمه آنها حاصل نگردد و علّهذا بهتر است بحکم مالایدرک کله لایترک کله این مقدار که فراهم آمده بی حاصل نماند و حیف است که مورد استفاده قرار نگیرد و لذا بر آن شدم که بتکثیر آن پردازم .

اما کجا و کی در این زمان که چاپ کتاب با این گرانی قیمت ها که از عهده تحمل همه کس بر نیاید بچاپ آن اقدام کند ولی بحمدالله دوست دانشمند و گرامی آقای دکتر سیف الله وحید نیا مدیر و موسس مجله وزین و پر بار (وحید) زادالله توفیقه که همواره در اشاعه فضل و ادب پیشرو و رهنمای همگانند حاضر شدند آنرا بحلیه طبع آراسته گردانند که بی نهایت از ایشان تشکر دارم و بدین حسن نیت حضرتشانرا تبریک میگویم و مزید توفیقشانرا خواستارم .

درباره فصل بندی و با اصطلاح تبویب لغات این مجموعه چون موضوع طوری نیست که بتوان از روی حروف تهجی (الفبا) آنرا مرتب نمود زیرا بطوریکه مثلاً در دو کلمه مشابه صریح و سریع ملاحظه میفرمائید نه میتوان آنرا در حرف صاد و نه در حرف سین منظم کرد و همین قسم است سایر لغات لهذا بر آن شدم که همانطور که از اول هم فکر و یادداشت کرده بودم لغات را از روی حرکت حرف اولشان منظم کنم چه این لغات بعضی مفتوح الاول مثل قدر و غدر و برخی عکسور الاول مانند مضمار و مزار و قسمی دیگر

مضموم الاول مثل مقنی و مغنی میباشند و نیز سه نوع حرکت دیگر در نظر گرفته‌ام بنام صدای الفی مثل قاعد و قائد و صدای واوی مانند صور و سور و صدای یائی مانند طین و تین و هر چند تعداد لغات این دسته و باین حرکات کم است ولی در هر حال در شمار سایر حرکات نمیتوان آنها را ثبت نمود .

و هم بهتر بنظر رسید که در آخر هر یک از انواع لغات چند صفحه سفید گذاشته شود تا دارندگان کتاب چنانکه بلغات متشابهی برخوردند که در این مجموعه نباشد آنرا در محلهای خود ثبت فرمایند .

و هم چنین مناسب دیدم که در آخر این مجموعه مقالهای را که تحت عنوان (خواص و آثار حروف الفبا در کلمات) در شماره نهم سال دوازدهم مجله وزین وحید مورخ آذر ماه ۱۳۵۳ چاپ شده و آن نیز میتواند دانش پژوهانرا بکار آید بگذارم باشد که عنوان خدمتی بادب دوستان پیدا کند و منما لتوفیق و علیه التکلان و اینک بمتن مجموعه مراجعه فرمائید .

بتاریخ خرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی طهران نعمت اله ذکائی بیضائی

لغات مفتوح الاول

ردیف	لغت	معنی	بعضاً "شاهد" ۸
۱	تقریب	نزدیک کردن	
۲	تغریب	دور نمودن	
۳	تصویب	درست دانستن	
۴	تثویب	مزد دادن - لباس پوشیدن	
۵	مضار جمع مضرت	زیانها	
۶	مزار	زیارتگاه - گورستان - قبر	
۷	تحسین	نیگوئی گفتن	
۸	تحصین	محکم داشتن	
۹	نظارت	نگاه کردن - مراقب بودن	
۱۰	نضارت	تازگی - طراوت	
۱۱	نکث	شکستن عهد	
۱۲	نکص	بعقب برگشتن	
۱۳	غمین	اندوهگین	
۱۴	قمین	سزاوار	در نصاب است حقیق

شاهد ۹	معنی	لغت	ردیف
جدیر و قمین و حری سزاوارها گیرو ادخل درای			
	دانا	علیم	۱۵
	دردناک	الیم	۱۶
	سینه - استخوان	قص	۱۷
	سینه		
	لاغر - تباه	غث	۱۸
	کمک - پشتیبان	ظہیر	۱۹
	ضعف قلب	زحیر	۲۰
	کلفتی	ضخم	۲۱
	ریش - جراحت	زخم (فارسی)	۲۲
	بیداری - مرضی که	سَهْرِ بفتح اول و دوم	۲۳
	خواب را زائل کند		
	دو ثلث از شب	سَحَر بفتح اول و دوم	۲۴
	گذشته - نزدیک صبح		
دیده محمود شبی تا سحر ماند معذب بعذاب سهر	-	-	
	آسمان	سماء	۲۵
	شنیدن - شنیدن	سماع	۲۶
	آواز - حالت طرب		
	میوه	ثَمَر بفتح اول و دوم	۲۷
	مشهور - حکایت	سَمَر بفتح اول و دوم	۲۸

شاهد ۱۰	معنی	لغت	ردیف
	باهوش	ذکی	۲۹
	پاک - پاکیزه	زکی	۳۰
	در برگرفتن - ضمانت کردن	ضمان	۳۱
	وقت - هنگام	زمان	۳۲
	کار	عمل	۳۳
	آرزو	امل	۳۴
	صدای قلم	صریر	۳۵
	تخت	سریر	۳۶
	ابر	سحاب	۳۷
	یاران - اصحاب	صحابه	۳۸
	پشت	ظهر	۳۹
	گل و بفارسی سم	زهر	۴۰
	سختی ها - مشکلیها	مصائب	۴۱
	رنجها - مصیبت ها	مصائب	۴۲
	دختران باکره	کواعب	۴۳
	ظرفها	کوائب	۴۴
	نزدیکان	اقارب	۴۵
	کژدم ها	عقارب جمع عقرب	۴۶
	اندازه	قدر	۴۷
	مکرو حيله	غدر	۴۸
	توانا	قدیر	۴۹
	حوضچه - گودالی که	غدير	۵۰
آب باران در آن جمع میشود			

شاهد ۱۱	معنی	لغت	ردیف
غذا خوردنی	حکم - فرمان	قضا	۵۱
	جنگ	غزا	۵۲
	نزدیک	قریب	۵۳
	دور از وطن	غریب	۵۴
	آموختن	تعلم	۵۵
	درد بردن - دردناکی	تألم	۵۶
	آب خورد نگاه	منهل	۵۷
	برچیده شده - از	منحل بضم میم	۵۸
	بین رفته		
از غطیط ابل صهیل فرس شده آشفته صحنه مضمار (غطیط صدای شتر را گویند)	صدای اسب	صهیل	۵۹
	نام ستاره ایست	سهیل بضم سین	۶۰
	نوشته - یکر دیف	سطر	۶۱
	خط هر مکتوب		
	پوشیدن	ستر	۶۲
	نوشته شده	مسطور	۶۳
	پوشیده شده	مستور	۶۴
	صلب بضم صاد پشت -	صلب	۶۵
	زدن		
کمر	جدا و جدا کردن	سلب	۶۶

شاهد ۱۲	معنی	لغت	ردیف
	نزدیکتر	اقرب	۶۷
	کژدم	عقرب	۶۸
	استخوان	عظم	۶۹
	اراده	عزم	۷۰
	چانه	ذقن	۷۱
	نوعی از کلاغ	زغن	۷۲
اول اردیبهشت ماه	خشمناک	غضبان	۷۳
جلالی بلبلی گوینده	شاخه‌ها	قضبان (جمع قضیب)	۷۴
بر منابر قضبان بر گل			
سرخ از نم‌افتاده			
لالی همچو عرق بر			
عذار شاهد غضبان			
(سعدی)			
	کمان - نام یکی از ماه‌های شمسی عربی	قوس	۷۵
	پناه	غوث	۷۶
	گز	ذرع	۷۷
	گشت و کار	زرع	۷۸
	صدای مگس - صدای ناقوس	طنین	۷۹
	اژدها (مار بزرگ)	تنین بکسرتا و تشدیدنون	۸۰
	پستی - پائین -	حظیض	۸۱
هظیض شکسته	فرو دین		
	صدای برگ درختان	هزیز	۸۲
بهره‌مند -	حظیظ		
کامیاب			

شاهد ۱۳	معنی	لغت	ردیف
	اراده کردن - عزم نمودن	تصمیم	۸۳
	زهر دادن	تسمیم	۸۴
	سرحد - دندان	شعر بر وزن فقر	۸۵
	مرغی است شکاری کم بفارسی آنرا چرخ و و چرخ گویند	صقر بر وزن فقر	۸۶
	نیکو روئی	صباح	۸۷
زیرگی آمد صباح در بحار کم رهد غرق است او پایان کار (مثنوی)	شناوری	سباح	۸۸
	صدا	صفیر	۸۹
	فرستاده	سفیر	۹۰
	گرداندن - علم صرف	صرف	۹۱
	اسراف - زیاده روی	سرف	۹۲
صلب - بدارزدن	بدار آویخته شده	مصلوب	۹۳
	جدا شده	مسلوب	۹۴
	نژاد	نسل	۹۵
عصب پی ویلبه جوشن است و درع زره وهق	پیکان	نصل	۹۶

شاهد ۱۴	معنی	لغت	ردیف
کمندولی نصل و معبله پیکان (نصاب صبیان)			
	کوشش	جهد	۹۷
	انکار کردن	جحد	۹۸
	جمع حال	احوال	۹۹
جمع هول یعنی ترس زبس خواندیم احوال قیامت باشد چیره اهوال قیامت ادیب بیضائی		اهوال	۱۰۰
	محکم	سدید	۱۰۱
	کثیف (آمیخته - بخون)	صدید	۱۰۲
	خانه - محوطه	حیاط	۱۰۳
	زندگی (خدمات)	حیات	۱۰۴
	ریسمان - نخ - سیم	وتر بر وزن اگر	۱۰۵
	آلات موسیقی - جمع آن اوتار است .		
	حاجت	وطر	۱۰۶
	فضا - آسمان - باد	هوا (فارسی)	۱۰۷
	میل - خواهش	هوی	۱۰۸
	هوس		
	خانه	سرا (فارسی)	۱۰۹

ردیف	لغت	معنی	شاهده
۱۱۰	ثری	خاک - زمین	
۱۱۱	اشیاع	پیروان	
۱۱۲	اشیاء	چیزها	
۱۱۳	بعث	برانگیختن	
۱۱۴	بأس	باک	
۱۱۵	هذر بفتح دو حرف اول	سخن بیهوده	المکثار مهذار یعنی پرگوئی بیهوده گوئی است
۱۱۶	حذر بفتح دو حرف اول	ترس	حضر (مقابل سفر) آماده - موجود ما حضر یعنی آنچه موجود است
۱۱۷	تاویل	شرح - تغییر	
۱۱۸	تعویل	فریاد کردن	
۱۱۹	تقلب با لام مشدد ومضموم	دوروئی بدجنسی - گردیدن	
۱۲۰	تغلب " "	غلبه یافتن - چیره شدن	
	نسر نام دوستاره که	یکی را نسر طائر و دیگری را نسر واقع گویند .	
۱۲۱	نصر	یاری کردن	
۱۲۲	نثر	نوشته (مقابل نظم)	
۱۲۳	فصیح	شیوا - خوش بیان	فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی گوی (سعدی)

شاهد ۱۶	معنی	لغت	ردیف
	وسیع	فسیح	۱۲۴
تحت غلبه واقع شده	شکست خورده	مغلوب	۱۲۵
مثلاً زور مغلوب روز است	معکوس - برگشته	مقلوب	۱۲۶
ضد خراب	آباد - عمران یافته	معمور	۱۲۷
المامور معذور	امر شده تحت امر	مامور	۱۲۸
مخصوصاً جایزه شعر	جایزه‌ها	صلات جمع صله	۱۲۹
	نماز	صلوة	۱۳۰
ساخبرکم غذا فردا	فردا	غد	۱۳۱
خبرتان میدهم			
در عربی جلو فعل می‌آید	بتحقیق - بحقیقت	قد	۱۳۲
	زمین	ارض	۱۳۳
ارز ارزش فارسی است	پهنا	عرض	۱۳۴
	جامه	ثوب	۱۳۵
	طرف - جانب	صوب	۱۳۶
	واجب شده	مفروض	۱۳۷
ما ز کله برادر چرا	جدا و تفکیک شده	مفروز	۱۳۸
نمائی منع که مال ما و			
تواز بعد باب مفروز است			
(اشتهای اصفهانی)			
	واجب	فرض	۱۳۹
	جدا کردن - فاصل	فرز	۱۴۰
	بین دو کوه		
	رایت - بیرق	علم بر وزن قلم	۱۴۱

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۱۷
۱۴۲	الم	درد	
۱۴۳	ضمین	ضمانت شده	
۱۴۴	زمین (فارسی)	خاک - ارض	
۱۴۵	نهر	جوی بزرگ	
۱۴۶	نحر	قسمت اعلای سینه -	ذبح کردن شتر بنحو مخصوص از گلو
۱۴۷	مسیر	محل سیر (گردش)	
۱۴۸	مصیر	بازگشتگاه	
۱۴۹	صیف	تابستان	عمرگرا نمایه ورین صرف شد
۱۵۰	سیف	شمشیر	تاچه خورم صیف و چه پوشم شتا (سعدی)
۱۵۱	محصور	گرفته شده - در حصار	
		آمد مدیوار کشیده شده	
۱۵۲	محسور	حسرت برده شده -	
		حسرت زده	
۱۵۳	مهجور	دور افتاده	
۱۵۴	محجور	کنار مانده - ممنوع	
۱۵۵	هجر بفتح هاء وسکون جیم	دور - دوری	
۱۵۶	حجر	کنار	
۱۵۷	غمض	پوشیدن	غمض عین چشم پوشی
۱۵۸	غمز	اشاره بچشم یا ابرو -	سخن چینی (غماز - سخن چین)

شاهد ۱۸	معنی	لغت	ردیف
	گوارا	عذب	۱۵۹
جرازو سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ (نصاب صبیان)	تیغ - شمشیر	عضب	۱۶۰
	کم	قلیل	۱۶۱
	تشنه	غلیل	۱۶۲
	جانب - طریق	سمت بمیم ساکن	۱۶۳
سمط که یکی از انواع شعراست از این کلمه گرفته شده است .	گوهر برشته کشیدن	سمط	۱۶۴
	محکم	اثیل	۱۶۵
شام - ثابت الرای در قرآن است بکرة واصیلا یعنی صبح و شام	ریشه دار - با اصل	اصیل جمع آن آصال است	۱۶۶
	سنگین	ثقیل	۱۶۷
	صیقل یافته - روشن	صقیل	۱۶۸
	انگشت ابهام - عدد ۶۰	شصت	۱۶۹
	دام ماهی گیری	شست	۱۷۰
	فربه - چاق	سمین	۱۷۱
	قیمتی - پر بها	ثمین	۱۷۲
	حد معین کردن	تحدید	۱۷۳
	ترسانیدن	تهدید	۱۷۴
	پاک شدن - از گناه برکنار بودن	برائت	۱۷۵

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۱۹
۱۷۶	براعت	روشنی - فصاحت - تفوق	(براعت است هلال که از صنایع بدیعی در شعر است یعنی تفوق ابتدائی)
۱۷۷	ضم	اضافه یا اضافه کردن پیوست	
۱۷۸	ذم	مذمت - بدی گفتن	
۱۷۹	عمرو بروزن امر	اسم است و واو علامت امتیاز آن با امر است	
۱۸۰	امر	فرمان	
۱۸۱	نذیر	ترساننده	
۱۸۲	نظیر	مانند	
۱۸۳	صلصال	گل خشکیده	در قرآن است ولقد خلقنا الانسان من صلصال یعنی آفریدیم انسان را از گل خشک شده
۱۸۴	سلسال	جاری	
۱۸۵	مجدوم	مبتلای بمرض جذام (خوره)	
۱۸۶	مجزوم	حرف جزم دار (ساکن)	
۱۸۷	لبث بباء ساکن	درنگ	
۱۸۸	لبس	اشتباه	بسعی باقر شاپور کلک مانی خامه
۱۸۹	بق	پشه	که نقش پیل کشد نوک خامه اش بهر بق (قاآنی)

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۲۰
۱۹۰	بغ (فارسی است)	بت - زمین کننده	کدام آیه رحمت بساحت
۱۹۱	دق	طعنه	شده نازل که میزند ز شرف عرصهات بعرش برین دق (نیز قاآنی)
۱۹۲	دغ (فارسی است)	زمین بی گیاه و سر بیموی	
۱۹۳	لق (فارسی است)	بیموی و صاف - تخم مرغ فاسد فریب و بازی	
۱۹۴	لغ (فارسی است)	بیموی و صاف و صحرای بی علف و نیز تخم مرغ ضایع شده نام یکی از قصبات کرمان است که اخیراً آنرا شهداد نامیده اند	
۱۹۵	خبیص		
۱۹۶	خبیث	پست و ناپاک	
۱۹۷	تنذیر	ترسانیدن	
۱۹۸	تنظیر	مانند کردن مثل آوردن	
۱۹۹	وثن بروزن حسن	بت	رسم ناخفتن بروز است و
۲۰۰	وسن بروزن حسن	چرت زدن - خواب سنگین	من از بهر تو را بی وسن باشم همه شب روز باشم با وسن (منوچهری)

شاهد ۲۱	معنی	لغت	ردیف
	آثار خرابه عمارات	طل (جمع آن طلال)	۲۰۱
	تپه - پشته	تل (جمع آن اتلال)	۲۰۲
	راندن	سوق بر وزن خوف	۲۰۳
	ریختن	صوغ بر وزن خوف	۲۰۴
	مانندها	اشباه	۲۰۵
	اجسام - سیاهی های	اشباح	۲۰۶
	هر چیز مفرد آن شبیح است .		
	ماه دوم از ماههای عربی	صفر بر وزن خبر	۲۰۷
	مسافرت کردن	سفر	۲۰۸
(ضمه را بفارسی پیش گویند)	حرف ضمه دار	مضموم	۲۰۹
	نکوهیده	مذموم	۲۱۰
	شتاب کردن	تعجیل	۲۱۱
	تعیین مدت کردن	تأجیل	۲۱۲
	واضح و آشکار نمودن	تصریح	۲۱۳
	بچرا گذاشتن - رها ساختن	تسریح	۲۱۴
	نام قصبه ایست درده	صحنه	۲۱۵
	فرسنگی کرمانشاه		
(السحنه الهیئة واللون)	هیئت و رنگ	سحنه	۲۱۶
	اذیت و آزار	زجر	۲۱۷
	دلتنگی	ضجر	۲۱۸

شاهد ۲۲	معنی	لغت	ردیف
	بیراهه رفتن	تعسف	۲۱۹
	افسوس خوردن	تاء سف	۲۲۰
	فرو رفته	معمور	۲۲۱
	در قمار باخت (قمار زده)	معمور	۲۲۲
	گرفتار	اسیر	۲۲۳
(آسمان آتشین)	کره نار	اثیر	۲۲۴
در المنجد است که تلاوة	خواندن	تلاوت	۲۲۵
الكتاب	دلنشین - شادمانی - حسن	طلاوت	۲۲۶
	سوراخ - رخنه	ثلم	۲۲۷
	نام یکی از پسران	سلم	۲۲۸
	فریدون پادشاه تاریخی		
	ایران		
	جهت - وسیله - ریسمان	سبب	۲۲۹
	ریختن	صبب	۲۳۰
	تماس یافتن - بجائی	مس بنشديد سين	۲۳۱
	سائیده شدن		
	مکیدن	مص بنشديد صاد	۲۳۲
(شمس اللغات)	تفحص کردن	فحث	۲۳۳
	کاویدن و نیک جستجو کردن	فحص	۲۳۴

شاهد ۲۳	معنی	لغت	ردیف
	خوار	ذلیل	۲۳۵
ظلیل سایه دار	گمراه	ضلیل	۲۳۶
	استوار کردن - احتیاط	حزم	۲۳۷
	بریدن - شتاب کردن	حذم	۲۳۸
	فتح - زمین پر گیاه	ظفر (بروزن قمر)	۲۳۹
	بوی شدید (خوب یا بد)	ذفر " "	۲۴۰
	عنوان (اسمی که برای معرفی شخص انتخاب میشود)	لقب (بروزن عقب)	۲۴۱
(لوینهنکی اللغب) اگر رنج و تعب مرا هلاک کند	رنج و تعب	لغب " "	۲۴۲
	قصبه ایست از توابع زنجان	ابهر	۲۴۳
	گل نرگس	عبهر	۲۴۴
	جمع طبع که بمیل تعبیر میشود	اطباع	۲۴۵
	پیروان (جمع تبع)	اتباع	۲۴۶
	درنده	هصور	۲۴۷
(خودداری از شهوات)	فشرده شد - فشارنده	حصور	۲۴۸
عاحز از سخن			
بث شکوی شرح شکایت دادن	پراکندن	بث	۲۴۹

شاهد ۲۲	معنی	لغت	ردیف
(عوانان یاران - گماشتگان)	کافی	بس (فارسی)	۲۵۰
	گماشته	عوان	۲۵۱
	زمان - اوقات	اوان	۲۵۲
	حکم کردن - آمرانه	تحکم	۲۵۳
	صحبت کردن		
	طعن و استهزاء	تهکم	۲۵۴
	گوارش	هضم	۲۵۵
	احتیاط	حزم	۲۵۶
	سعادت مند - خوشبخت	سعید	۲۵۷
	- نیکو		
	خاک - قبر - شهری	صعید	۲۵۸
	است در مصر -		
	ارتفاعات زمین		
	جمع وتر ریسمانها	اوتار	۲۵۹
	(سیمهای آلات موسیقی را نیز اوتار گویند)		
	جمع وطر حاجات	اوطار	۲۶۰
	رسیدن	توصل	۲۶۱
	چنگ زدن - وسیله	توسل	۲۶۲
	جستن		
	بهره	نصیب	۲۶۳
	نسب دار - صاحب	نسیب	۲۶۴
	نسب		
	(جمع نقت) رنج و عذابها	نقمت	۲۶۵

شاهد ۲۵	معنی	لغت	ردیف
	(جمع نغمه) آهنگها	نغمات	۲۶۶
	میوه‌ها	اثمار (جمع ثمر)	۲۶۷
	حکایات و افسانه‌ها	اسمار (جمع سمر)	۲۶۸
	مسلول - بزرگ‌زاده فرزند	سلیل	۲۶۹
	صدای شمشیر - صدای	صلیل	۲۷۰
	آهنی که از افتادن بر آهن دیگر برآید .		
	خرد و ناچیز - اجسام بسیار ریز و پراکنده در هوا که در شعاع آفتاب دیده میشود .	ذره بتشدید راء	۲۷۱
	هوو (دوزن یک شوهر که بفارسی بناغ گویند)	ضره بتشدید راء	۲۷۲
	مورچه	ذر بتشدید راء	۲۷۳
	ضرر و زیان	ضر بتشدید راء	۲۷۴
	توانا - صاحب قوت گمراه	قوی (بر وزن کمی)	۲۷۵
	گفت لیلی را خلیفه این توی کز تو مجنون شد پریشان و غوی؟	غوی	۲۷۶
(مثنوی)	جمع کردن آثار - تدوین کتاب - الفت دادن	تالیف	۲۷۷
	علف دادن - چراندن احشام در مرتع	تعلیف	۲۷۸

شاهد ۲۶	معنی	لغت	ردیف
	هیئت و رنگ	سحنه	۲۷۹
	منظره - نام قصبه‌ای	صحنه	۲۸۰
	است از توابع کرمانشاه		
	عبوس	جهیم	۲۸۱
	دوزخ	جحیم	۲۸۲
	آواز	صوت	۲۸۳
	تازیانه - نصیب جمع آن سیاط و اسواط است	سوط	۲۸۴
	غیر آزموده - جاهل	غمر بر وزن ثمر	۲۸۵
	- حقد		
	ماه	قمر	۲۸۶
	جمع صوت آوازاها	اصوات	۲۸۷
	جمع سوط تازیانه‌ها	اسواط	۲۸۸
	قاطر - حیوان بارکش	استر بفتح تاء	۲۸۹
	که از جفت شدن خرر		
	بامادیان بوجود آید		
	و خود اونا را باشد یعنی		
	تولید مثل نمیکند		
	جمع سطر نوشته‌ها	اسطر بضم طاء	۲۹۰
	سحرها	اسحار	۲۹۱
	دامادها (جمع صهر	اصهار	۲۹۲
	بکسر صاد است)		
	خو گرفته - الفت	الیف	۲۹۳
	جسته		

شاهد ۲۷	معنی	لغت	ردیف
	علفخوار	علیف	۲۹۴
	آگاه‌باش (حرف تنبیه)	الا	۲۹۵
	بر (یکی از حروف جر است)	علی	۲۹۶
	با کره عزرا کمک و امداد (قاموس عهدین)	عذرا	۲۹۷
	خوارتر	ازری	۲۹۸
	تخت جمع آن ارائک است	اریکه	۲۹۹
	برآمدگی پشت شتر - عادت - خلق - گفته میشود (فلانی لیکن العریکه است) یعنی خلیق و آرام است .	عریکه	۳۰۰
	جمع اریکه تختها	ارائک	۳۰۱
	جمع عریکه عادت و خلق نیک	عرائک	۳۰۲
	نمایانتر - واضح تر	اظهر	۳۰۳
(وهم اسم یکی از برادران یعقوب لیث صفاری است که بعلت تجاهل یا تحامقش در امور معروف با زهر خر شده بود)	روشنتر	ازهر	۳۰۴
	جمع صنم یعنی بتها	اصنام	۳۰۵
	جمع سنام یعنی کوهانهای شتران	اسنام	۳۰۶

شاهد ۲۸	معنی	لغت	ردیف
	خاصتر - مخصوص تر	اخص	۳۰۷
	پست تر - فرومایه تر	اخص	۳۰۸
	اصلاح عامیانه رفتار	ادا	۳۰۹
	ناشایست یا مزاحی (فارسی است)		
	پرداختن - انجام دادن	ءادا	۳۱۰
	پهنا - روی زمین - سفره	ادیم	۳۱۱
	نیستی - نابوده شده	عدیم	۳۱۲
	خوشبو	اذفر	۳۱۳
	کامیاب تر صفت	اظفر	۳۱۴
	تفضیلی ظفر		
	جمع ذقن یعنی چانه ها	اذقان	۳۱۵
	جمع ضغینه یعنی کینه ها	اضغان	۳۱۶
	باهوش تر - زیرکتر	اذکی	۳۱۷
	پاکتر - پرهیزگارتر	ازکی	۳۱۸
	خوارتر	اذل	۳۱۹
ازل همیشه - بدون اولی	گمراهتر	اضل	۳۲۰
(صیغه مبالغه از ضلالت است)	بسیار گمراه	ضلیل	۳۲۱
ذلیل خوار	سایه دار	ظلیل	۳۲۲
	سختی و فروتنی	ضععه	۳۲۳
	باد تند - شدائد	زعزعه	۳۲۴
	حواله کردن - تسلیم	تحویل	۳۲۵
	یامسترده داشتن		

شاهد ۲۹	معنی	لغت	ردیف
	ترسانیدن	تهویل	۳۲۶
	دور - اطراف	حول	۳۲۷
	ترس	هول	۳۲۸
	ثابت شده	مثبوت	۳۲۹
سبات بضم سین یعنی خواب	خواب آلود	مصبوت	۳۳۰
ضنت بتشدیدنون یعنی بخل	بخیل	ضنین	۳۳۱
	بدگمان	ظنین	۳۳۲
	آنچه بآن بخل ورزیده میشود	مضنه بتشدیدنون	۳۳۳
	۱- اصطلاحاً "نرخ	مظنه	۳۳۴
	۲- در معرض خیر یا		
	اعتراض در محل گمان		
	جمع آن مظان است .		
	جمع مضنه یعنی چیزها	مضان	۳۳۵
	یا کسانی که بآنها بخل ورزیده میشود		
	در محل و معرض گمان	مظان	۳۳۶
	از خیر و شر		
	غارت	نهب	۳۳۷
قد قضی نحبه و سوف یقضی نحبک دوره او گذشت و بزودی دوره تو نیز میگذرد	زمان - دوره	نحب	۳۳۸

شاهد ۳۰	معنی	لغت	ردیف
آنوارث شمشیر که از پنجه پس از دیر بر کند بقوت شم شیران اجم را (ادیب بیضائی)	بیشه جمع آن آجام است	اجم	۳۳۹
	۱- اصطلاحاً "فارسی" یعنی مقابل عرب ۲- کند زبان نوشتن	عجم	۳۴۰
(رغما "لأنف الحسود") یعنی برای بخاک مالیدن بینی حسود	بخاک مالیدن گفته میشود	رقم بر وزن خصم	۳۴۱
		رغم " " "	۳۴۲
	دویدن	رکض	۳۴۳
	آواز ضعیف بگوش نرسیدنی	رکز بکسر راء	۳۴۴
(لایمسنافیهها نصب) قرآن کریم	تعب - رنج	نصب بر وزن عجب	۳۴۵
	نسبت - خانواده	نسب	۳۴۶
	قفس معروف	قفس	۳۴۷
	بهمان معنی قفس یا سین است	قفص	۳۴۸
	دوزخ	سقر بفتح اول و دوم	۳۴۹
	کودکی	صغر بکسر صاد	۳۵۰
ابر (ها "آخر سحابه‌ها وحدت است) .		سحابه (واحد سحاب)	۳۵۱

شاهد ۳۱	معنی	لغت	ردیف
(صحابه است یاران و آل اهل بیت) نصاب	یاران	صحابه (جمع صاحب)	۳۵۲
	عدد - قدر - بزرگی اصل (اصالت)	حسب با دو فتحه	۳۵۳
	چوب خشک - سنگ - سنگریزه	حصب	۳۵۴
(صلاح بکسر صاد سازش کردن آشتی کردن و بفتح صاد نیک شدن و نیکو کار شدن)	اماله صلاح بمعنی صالح	صلیح	۳۵۵
کشانی بدو گفت کویت سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح (شاهنامه)	اماله سلاح آلت جنگ و جمع آن اسلحه است	سلیح	۳۵۶
	جمع ذمیمه بمعنی بدیها	ذمائم	۳۵۷
	جمع ضمیمه یعنی پیوستها	ضمائم	۳۵۸
	بد یا بدی	ذمیمه	۳۵۹
	پیوست - همراه	ضمیمه	۳۶۰
	جمع خسیس یعنی مردم پست یا پستها	خسائس	۳۶۱
	جمع خصیصه یعنی مخصوص - عادت	خصائص	۳۶۲

شاهد ۳۲	معنی	لغت	ردیف
گفته میشود (قصم الله ظهرا لظالم) یعنی شکست خداوند پشت ظالم را هم قسمت و بمعنای فاعلی هم استعمال شده یعنی قسمت کنند شکننده قسمت کننده منسوب برضا همشیر دو طفل غیر خواهر و برادر را که از پستان یکزن شیر خورده باشند آنها را برادر و خواهر رضاعی نامند . مدح و ستایش روشنی - بلندی و نیز داروئی است گیاهی که آنرا سنای مکی گویند . غمگینی - دلتنگی آزار - اذیت (صراعت کشتی یعنی زور آزمائی دو نفر با	شکننده - انکسار - هم قسمت و بمعنای فاعلی هم استعمال شده یعنی قسمت کنند شکننده قسمت کننده منسوب برضا همشیر مدح و ستایش روشنی - بلندی و نیز داروئی است گیاهی که آنرا سنای مکی گویند . غمگینی - دلتنگی آزار - اذیت برخاک افتاده	قصیم قسیم قاصم قاسم رضائی رضاعی ثنا سنا ضجر زجر صریع	۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳

شاهد ۳۴	معنی	لغت	ردیف
بکدیگرو مصارعہ باہم کشتی گرفتن است و مصرع بفتح میم محل کشتی گرفتن را گویند) و صریح بمعنی مصروع ہم آمده است کہ نوعی مریض است .			
	تند - با شتاب	سریع	۳۷۴
	۱- عدد ۱۰۰	صد	۳۷۵
	۲- مانع بمعنی سد با سین		
	مانع - حائل	سد	۳۷۶
	بروزن و بمعنی شوق	توق	۳۷۷
	گردن بند و آنچه برای زیور بگردن بندند	طوق	۳۷۸
	و بمعنی طاقت و قدرت ہم آمده است ہذا فی طوقی یعنی فی وسعی		
(الارض المنخفضه)	زمین پست	وہدۃ	۳۷۹
	یگانگی - تنہائی	وحدت	۳۸۰
	صیفہ مبالغہ از ستر یعنی بسیار پوشندہ	ستار بتشدید تاء	۳۸۱
	قصاب (گوشت فروش)	سطار ("	۳۸۲

شاهد ۴۴	معنی	لغت	ردیف
	همچشم - ناظر	رقیب	۳۸۲
(کنزاللغه و المنجد)	فراخ اندرون	رغیب	۳۸۳
جمع رقبه است یعنی (و نیز جمع رقبه رقبات و رقب و ارقب نیز آمده است) .	گردنها	رقاب بکسر را	۳۸۵
و هم رقبه بمعنی عبد مختلف الحر مملوک هم ضبط شده است (المنجد)			
	زمین نرم	رغاب بفتح را	۳۸۶
گولی - گیجی (غباوت یعنی نادانی)		غبا	۳۸۷
نوعی لباس		قبا	۳۸۸
مکار (صیغه مبالغه از غدر بمعنی مکر)		غدار بتشدید دال	۳۸۹
۱- سنگی که بر محل ریزش آب نصب کنند (الحجرینصب علی مصب الماء)		قدار "	۳۹۰
۲- بمعنی صیغه مبالغه از قادر نیز استعمال شده است .			
مهمان			
دیده چون بی کیف هر	نادرست خرا میدان	ضیف	۳۹۱
با کیف را		زیف	۳۹۲
دیده پیش از کان صحیح و زیف را "مثنوی"			

شاهد ۳۵	معنی	لغت	ردیف
	کلفت - ضخیم (قطر دار)	قطور	۳۹۳
در قرآن است (وکان الانسان قنورا) سوره کهف آیه ۱۰۲	بخیل	قتور	۳۹۴
	قرائت نمودن	تلاوت	۳۹۵
	خوبی - شادمانی - پذیرائی دل	طلاوت	۳۹۶
متصل - معانی دیگر هم دارد	منصوب (نصب شده)	موضون	۳۹۷
	دارای وزن	موزون	۳۹۸
	بمعنای موضون است که منصوب و متصل باشد و نوعی پارچه سنگین (وزن دار) دوست داشته شده وزیده شده	وضین	۳۹۹
	بقمیص در آمدن (پیراهن پوشیدن)	وزین	۴۰۰
	فرو رفتن	محبوب	۴۰۱
	زیاد شدن	مهبوب	۴۰۲
این عجب این بند پنهان گران	شکستن	تقمص	۴۰۳
عاجز از تکسیر آن آهن		تغمس	۴۰۴
گران "مثنوی"		تکثیر	۴۰۵
		تکسیر	۴۰۶

شاهد ۳۴	معنی	لغت	ردیف
	نوعی فرش که از نی بافند	حصیر	۴۰۷
	حسرت زده	حسیر	۴۰۸
	وسعت - رفاهیت	سبغه	۴۰۹
	رنگ	صبغه	۴۱۰
	دمش - دمیدن - ها	نفت بسکون فاء	۴۱۱
	کردن از دهن جمع آن انفاث		
	وجود - شخص	نفس "	۴۱۲
	جمع نفت بمعنی	انفاث	۴۱۳
	دمیدن با دهن		
	جمع نفس یفتح نون وفا که دم گویند -	انفاس	۴۱۴
	مرطوب بودن تربودن	تری (فارسی)	۴۱۵
	با طراوت ترو تازه	طری	۴۱۶
کوه برفی میزند بر دیگری میرساند برف سردی بر تری (مثنوی)	زمین - خاک	ثری و (ثرا)	۴۱۷
	خانه	سری و (سرا) فارسی	۴۱۸
پیش از آنکه نقش احمد فرمود	پناه دادن - دعا هائی که برای رفع چشم زخم	تعویذ	۴۱۹
نعت او هر گبر را تعویذ (مثنوی) بود	بر گردن یا بازو می بندند		
	عوض کردن	تعویص	۴۲۰

شاهد ۳۷	معنی	لغت	ردیف
	روزه		
	رنج و خواری کشیدن	صوم	۴۲۱
	(فرهنگ مثنوی)	سوم	۴۲۲
بار اول از ره تقلید و سوم که همی بیند که میخندند قوم "مثنوی"			
	نوعی پارچه لطیف		
لیلة الهیر نام شبی که در آن شب جنگ سختی میان سپاه حضرت امیر علیه السلام با سپاه معاویه واقع شد و چون در آن شب لشکر معاویه بزوزه کشیدن پرداخته بودند آن شب را لیلة الهیر نامیدند .	زوزه سگ	حریر هریر	۴۲۳ ۴۲۴
	مطرود - رد شده		
نان خیس کرده در آب عمل ترید کردن را هشم و عامل آنرا هاشم نامند و هاشم لقب عمرو پسر عبد مناف جد حضرت رسول اکرم بود و گویند این لقب		طرید ترید	۴۲۵ ۴۲۶

شاهد ۳۸	معنی	لغت	دیف
	را بدین مناسبت یافت که در سال قحط شتران خود را میکشت و ترید آبگوشت بمردم میداد . طریق - جانب مرد فقیر (المنجد)	سمت سمط محذور	۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱
	آنچه از آن احتراز حذر تحرز المحذور میشود (المنجد) ممنوع - مانع (المنجد) المحظورات (المنجد)	محذور محظور	۴۳۱ ۴۳۲
	شکسته بهره مند - حظ برده نوعی لباس خنزیر (خوک) قسی تر - سخت تر دورتر پرهیزگاری ظغیان - سرکشی	مهضوض محظوظ قباء قباع اقسی اقصى تقوى طفوى	۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰
فالهمها فجورها وتقویها کذبت ثمود بطغویها قرآن سورة الشمس آیه ۸ و ۱۱	زیاد شکسته زن شخص - همسر	کثیر کسیر حلیله	۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳

ردیف	لغت	معنی	شاهد ۳۹
۴۴۴	هلیله	نوعی دواى گیاهی هندی است و دو نوع است زرد و سیاه (عطارها دارند)	
۴۴۵	تضلیل	گمراه کردن	
۴۴۶	تدلیل	خوار کردن	
۴۴۷	حدث بر وزن مکس	نو - امری که تازه واقع شده غایط و چیزیکه وضو را باطل کند	
۴۴۸	حدس بر وزن درس	گمان بردن - دریافت امری بفرست، تخمین	
۴۴۹	حرم بر وزن درم	گرداگرد خانه - اندرون سرا داخل کعبه	
۴۵۰	هرم بر وزن درم	پیری - فرتوتی	
۴۵۱	حرس بر وزن درس	حفظ کردن - نگهبانی کردن	
۴۵۲	حرص بر وزن خرس	آز - شره	
۴۵۳	حری	سزاوار	نصاب است حقیق و جدیر و قمین و حری سزاوارها گیر و ادخل درای

شاهد ۴۰	معنی	لغت	ردیف
	شهر هرات	هری	۴۵۴
	زن پارسا و شوهردار	حصاء	۴۵۵
	زن زیبا	حسنا	۴۵۶
	جماعت مردم - مقدمه	حزیره	۴۵۷
	سپاه جای ریختن خرما		
	محوطه چهار دیواری	حظیره	۴۵۸
	خانه - محصوره ای که برای چهارپایان درست کنند .	حمزه	۴۵۹
	شیر بیشه - نام یکی از اعمام حضرت رسول اکرم معروف بحمز ه سیدالشهداء		
	الفی که قبول حرکت میکند .	همزه	۴۶۰
	جنگ	حرب (بروزن درب)	۴۶۱
	گریز	هرب " " "	۴۶۲
	هر چیز چسبنده	هلیم	۴۶۳
	بردبار - نوعی آش که بفارسی آنرا هریسه گویند	حلیم	۴۶۴
		بقل	۴۶۵
من بقلها و قثائها از سبزی	سبزی - دانه		
وخیارش (قرآن کریم)		بغل	۴۶۶
در نصاب است	استر - قاطر		
فرس اسب و بغل استر و سرچ زین			

ردیف	لغت	معنی	شاهد (۴)
۴۶۷	شبه بر وزن سپه	نوعی سنگ بسیار سیاه	شبی چون شبه روی
۴۶۸	شبح	کالبد - اثر یا سیاهی جسمی که از دور بنظر آید.	شبسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر (فردوسی)

لغات مکسور الاول

۱	فطرت	خمیره - ساختمان
۲	فترت	فاصله بین دو امر مهم
۳	حراثت	زراعت - برزگری
۴	حراست	نگاهداری - نگاهبانی
۵	احراق	سوزاندن
۶	اهراق	ریختن خون
۷	اثم	گناه
۸	اسم	نام
۹	ضیاء	روشنی
۱۰	ضیاع	مال و اموال

شاهد ۴۲	معنی	لغت	ردیف
	کار و پیشه - کسب کردن	اقتراف	۱۱
	با کف دست آب خوردن	اغتراف	۱۲
	گمان - اندازه	قیاس	۲
	پناه	عیاث	۱۴
	هیچ	صفر	۱۵
	کتاب	سفر	۱۶
	زاری - التماس	ضراعت	۱۷
	کشاورزی	زراعت	۱۸
	میدان	مضمار	۱۹
	نی که با آن مینوازند	مزمار	۲۰
	نیست کردن - منفی	انتفاء	۲۱
	شمردن		
	خاموش کردن - خاموش	انطفاء	۲۲
	شدن		
	جادوگری	سحر چو مهر	۲۳
سهر بفارسی گاو	داماد	صهر " "	۲۴
	پیشی گرفتن	سبقت	۲۵
	رنگ و رنگ پذیرفتن	صبغت	۲۶
	دوری	فراق	۲۷
	آسودگی - ظرف و به	فراغ	۲۸
	فارسی فرصت و مجال		
	یافتن		
	وقت جستن - بانتظار	انتهاز	۲۹
	فرصت بودن		

شاهد ۴۳	معنی	لغت	ردیف
	جنبش کردن - نهضت	انتهاض	۳۰
	نمودن - برخاستن		
	گسیل داشتن	اعزام	۳۱
	بزرگ داشتن	اعظام	۳۲
	گفتن - افکندن	القاء	۳۳
	لغو کردن از اعتبار	الغاء	۳۴
	انداختن		
(بر دنیا نیز اطلاق میشود)	تازگی - تازه آوردن	ابداع	۳۵
	ظاهر کردن - شروع نمودن	ابداء	۳۶
	تنگی - تنگدستی - در عسرت بودن	عسار	۳۷
هر که آخربین ترا و مسعود وار	لفزش	عثار	۳۸
نبودش هر دم بهره رفتن عثار (مثنوی)			
	پوشیدم - سرپوش	غطا	۳۹
	نام مرغی است که بفارسی آنرا سفرود گویند	قطا بفتح قاف	۴۰
	محیط صورت - رخسار	عذار	۴۱
	زیر جامه	ازار	۴۲
(ما یمتحن به الانسان من بلیه)	رنج و گرفتاری	محنه	۴۳

شاهد ۴۴	معنی	لغت	ردیف
نام محلی نیز هست	کاردانی در عمل	مهنه	۴۴
	و خدمت		
	خودکشی	انتحار	۴۵
	راندن - سرزنش کردن	انتهار	۴۶
	گمراه کردن	اضلال	۴۷
	ذلیل نمودن - خوار کردن	اذلال	۴۸
	ساختمان - آبادی	عمارت	۴۹
	فرمانروائی	امارت	۵۰
	مهار - بند	زام	۵۱
	حق و حرمت (المنجد)	ذمام	۵۲
	نیکی کردن	احسان	۵۳
	قلعه بند کردن - در بند آوردن	احسان	۵۴
	گرگ	ذئب	۵۵
	جانور بحری - حب	ضئب	۵۶
	مروارید		
	مهمانی	ضیافت	۵۷
	ناسرگی (غیرخالص بودن)	زیافت	۵۸
	تا که آدم بر بلیسی کوشقی است		
	ز حقارت و ز ز یافت		
	بنگریست		
	(مثنوی)		

شاهد ۴۵	معنی	لغت	ردیف
	سایه	ظل	۵۹
	رحمت و رفق (المنجد)	ذل	۶۰
	خوار کردن (ماخوذ از گفت بعد عزت این	اذلال	۶۱
	اذلال چیست		
	گفت آن داد است و		
	اینست داوری است		
	(مثنوی)		
	گمراه کردن	اضلال	۶۲
	هوش و زیرکی	فطنه	۶۳
	امتحان - شورش -	فتنه	۶۴
	مرادف فساد		
	آزمایش	امتحان	۶۵
	خواری (ماخوذ از	امتهان	۶۶
	بشمر ندان ظلمها و		
	امتهان		
	هوان		
	گزیزید و شمردید آن		
	خاندان		
	(مثنوی)		
	اثر گرفتن - اثر	اثارت	۶۷
	یافتن		
	اسیر شدن	اسارت	۶۸
	سفره	سماط	۶۹
	هر که را بر سباط نشستی		
	لازم آمد بحرمتش		
	برخواست		
	(سعدی)		

شاهد ۴۶	معنی	لغت	ردیف
در ملل و نحل است صفحه ۳۲ ... قدس جلال کبریا را بسماء خلق متصف داشتند یا خلق را را متسم باوصاف کبر- یائی پنداشتند	صفت	سماء	۷۰
	جمع حسناء یعنی زنان زیبا	حسان	۷۱
	اسب نجیب و قوی	حصان	۷۲

لغات مضموم الاول

ایستاده دعا خواندن	در نماز فرمانبرداری-	قنوت	۱
تواضع			
ناامیدی - یأس	لاتقنطوا من رحمة الله	قنوط	۲
وزیدن	از رحمت خدا نومید مباشید	هبوب	۳
دانه‌ها (جمع حب بفتح حاء)		حبوب	۴

شاهد ۴۷	معنی	لغت	ردیف
ماخوذ از عسرت بمعنی دست تنگی	دست تنگ	معسر بر وزن مفلس	۵
	اثر کننده	مؤثر	۶
	چاه کن	مقنی بتشدید نون	۷
	آواز خوان	مغنی " "	۸
	سطرها - نوشته‌ها	سطور	۹
زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شدش و آسمان گشت هشت (فردوسی)	چهار پائی که سواری دهد یا بار ببرد مانند اسب و مخصوصاً "قاطر" که آنرا استرهم میگویند	ستور (فارسی)	۱۰
	روشنائی	قره (بتشدید راء)	۱۱
	پیشانی - سفیدی	غره " "	۱۲
ماخوذ از مساعدت به معنی کمک	کمک شده	متساعد	۱۳
	بالارفته - صعود نموده	متصاعد	۱۴
ماخوذ از قمر بمعنی ماه	روشن شده از نور ماه	مقمر بر وزن مضطر	۱۵
	فرو رفته	مغمر " " "	۱۶
	ثمر یافته	مثمر " " "	۱۷
ماخوذ از مسمار بمعنی میخ	میخکوب شده	مسمر " " "	۱۸
	نماز گزارنده	مصلی بکسر لام	۱۹
	تسلیت دهنده	مسلی " "	۲۰

شاهد ۴۸	معنی	لغت	ردیف
	صورتها	صور (بر وزن گهر)	۲۱
	سوره‌ها	سور (بر وزن گهر)	۲۲
	کوتاه شده - نقص یافته	منقص بر وزن منقش	۲۳
	تیره	منقص " " "	۲۴
	خاموش شده	منطفی بر وزن متقی	۲۵
	نیست شده - از بین رفته	منتفی " " "	۲۶
	شاگرد	متعلم	۲۷
	دردناک - درد یافته	متالم	۲۸
	قفل شده - بسته شده	مقفل (بتشدیدفاء)	۲۹
	در غفلت مانده - بی هوش و ابله	مغفل " " "	۳۰
	رده‌ها	صفوف (جمع صف)	۳۱
	نوعی دوا	سفوف	۳۲
	سه تائی - سه گوش	مثلث (بتشدیدلام)	۳۳
	سلیس - روان	مسلس " " "	۳۴
	نزدیکی - تقرب	قربت	۳۵
	دوری - دوری از وطن	غربت	۳۶
	دست تنگی	عسرت	۳۷
	لغزش	عثرت	۳۸
	مخفف افسوس که به معنی دریغ و حسرت است	فسوس (فارسی)	۳۹



ردیف	لغت	معنی	شاهد ۴۹
۴۰	فصوص	۱- جمع فص که بمعنی نگین انگشتری است	
۴۱	صبحه	۲- اصول و حقایق امر خواب صبحگاه	
۴۲	سبحه	تسبیح	
۴۳	حشاشه	باقیمانده جان	
۴۴	هشاشه بفتح اول	نشاط و سبکروحي	
۴۵	ممتحن بفتح حاء	آزموده شده - امتحان دهند میا امتحان داده	
۴۶	ممتهن بفتح هاء	اهانت و خواری یافته - خوار	مهر تودلنواز قهر تو جانگداز بخت تو سرفراز خصم تو ممتهن (قاتنی)
۴۷	زهور	جمع زهر گلها	
۴۸	ظهور	آشکار شدن	
۴۹	طغاة	جمع طاغی یعنی طاغیان (سرکش)	
۵۰	تقاة	جمع تقی پرهیزگاران (تقی - پرهیزگار)	
۵۱	هبوط	فرود آمدن	
۵۲	حبوط	ضایع شدن	
۵۳	ذباله	فتیله (المنجد)	

شاهد ۵۰	معنی	لغت	ردیف
	خاکروبه - چیزهای کشیف	زباله	۵۲
	پرهیزگاری	تقی بalf مقصوره بر وزن شما	۵۵
	سرکشی (طاغی یعنی سرکش)	طفی بalf مقصوره	۵۶
تماشیل هوی در وی نشاندی بآئین طفی دامن فشاندی (ورتا)			
	متحرک - متزلزل	متزعزع	۵۷
	منهدم - خوار - ضعیف - خاضع	متضعع	۵۸
(عید فطر - عید روزه گشودن)	نقصان - روزه گشودن	فطور	۵۹
جمع فطر (بفتح فا) بمعنی شکافتن	سستی	فتور	۶۰
	خوار کننده	مذل	۶۱
	لغزاننده - لغزیده - لغزش یافته	مزل	۶۲
	سایه افکن ماعوذ از ظل بمعنی سایه	مظل	۶۳

شاهد ۵	معنی	لغت	ردیف
	گمراه کننده مأخوذ از ضلال بمعنی گمراهی دامادی مأخوذ از صهر بمعنی داماد	مضل مصاهرت	۶۴ ۶۵
	بیداری غلک معروف (کوزه کوچک سر بسته که از روزی که بالای آن تعبیه شده پول در آن میریزند) غله بعربی یعنی تشنگی بلندی کوه	مساهرت غله (فارسی) قله (عربی)	۶۶ ۶۷ ۶۸
گفت فرمان حکمت فرمان بخوان تا مهلل گردم آنرا من بجان (مثنوی)	خمیده - هلال وار تحلیل برنده - حلال کننده . شوهر موقت زنی که شوهرش او را سه طلاق کرده باشد . صدای از بینی	مهلل بر وزن مجلل محلل مانند معدل غنه	۶۹ ۷۰ ۷۱
(صوت فی اللغات و الاعف)	کوه کوچک و قله کوه و بلندی هر چیز	قنه	۷۲

شاهد ۵۲	معنی	لغت	ردیف
	هلاک	ثبور	۷۳
	صبر کننده و صیغ	صبور بفتح صاد	۷۴
	مبالغه از صبر		
	پوشیده - مستور	مستر مانند معطر	۷۵
ولیک شادم از آنکه	نوشته شده	" مسطر	۷۶
گاهگاهی			
نموده نامم در نامه‌ای			
مسطر			
(منزوی کاشانی)			
	تغییر یافته	مغیر مانند مکرر	۷۷
رهی صعب و شبی تاریک	قیر اندود	مقیر مانند مکرر	۷۸
و تیره			
هواچون قیروزو هامون			
مقیر			
	یهودی	جهود	۷۹
	انکار کردن	جحد	۸۰
(جمع آن غدواست	بامداد - صبح زود	غدوه (بفتح واو)	۸۱
بتشدید واو)			
	پیشوا	قدوه	۸۲

شاهد ۵۳	معنی	لغت	ردیف
---------	------	-----	------

لغات با صدای الفی

حاکم - دادرس	قاضی	۱
جنگی - جنگ کننده	غازی	۲
غذاخور	غاذی	۳
در بر دارنده	حائز	۴
زنیکه در عادت	حائض و (حائضه)	۵
ماهیارنه است	طاری	۶
عارض	تاری (فارسی)	۷
تیرگی	هائل	۸
ترسناک	حائل	۹
مانع	فائز	۱۰
رسیده - موفق	فائض	۱۱
فیض رساننده	ضایع	۱۲
فاسد - خراب	ذایع	۱۳
شایع - منتشر	عاصم	۱۴
چنگ زننده - نگاه دارنده	آثم	۱۵
گناهکار	غالی	
غلو کننده - مبالغه		
افزاینده		

واعتصموا بحبل الله

شاهد ۵۴	معنی	لغت	ردیف
	فرش	قالی	۱۶
	جام شراب	ساغر	۱۷
	خوار - پست - کو - چک	صاغر بکسر غین	۱۸
	نشسته	قاعد	۱۹
	پیشوا	قائد	۲۰
	دعوت کننده	داعی	۲۱
	برادر مادر	دائی (فارسی)	۲۲
	دانا	عاقل	۲۳
	مفاره‌هایی که در کوه و صحرا برای چهار- پایان درست کنند .	آغل (فارسی)	۲۴
	فروغ و پرتو از هر چیز نورانی - طاقت و توانائی - حرارت و گرمی	تاب (فارسی)	۲۵
	پاکیزه	طاب	۲۶
	بیشه - نی زار	غاب	۲۷
	نوعی بشقاب - چهار چوب دور عکس و امثال آن	قاب	۲۸
	سریع و شتاب کننده	عاجل	۲۹
	ضد عاجل (کند) - سرای آخرت - مدت دار	آجل	۳۰

شاهد ۵۵	معنی	لغت	ردیف
	هلاکت یافته یا هلاک شونده	هالک	۳۱
	تاریکی بی نهایت	حالک	۳۲
	پیش	سابق	۳۳
	سزاوار - ریزنده - وسیع	سابغ	۳۴
	جسد - کالبد - اصطلاحاً اندازه	قالب	۳۵
	بیشتر - غلبه یافته	غالب	۳۶
	کنندهء کار - عمل کننده	عامل	۳۷
	آرزومند	آمل	۳۸
	نهایت	غایت	۳۹
	مدفوع	غایط	۴۰
	بر جا مانده - پایدار	باقی	۴۱
	گمراه مأخوذ از بغی بمعنی گمراهی	باغی	۴۲
	پاسبان - نگاه دارنده	حارس	۴۳
در نصاب است مزرعه حاره کلاته دان و حارث برزگر	برزگر - زارع	حارث	۴۴
	بیننده	ناظر	۴۵
نصرت بمعنی طراوت و تازگی است	طراوت دهنده	ناصر	۴۶

شاهد ۵۶	معنی	لغت	ردیف
	مردم - عموم	عامه	۴۷
	مرکب - دوات	آمه (فارسی)	۴۸
	بلند - بسیار خوب	عالی	۴۹
	منسوب بآلت و نیزهر جسمی که دارای آلات متعدده باشد مثل حیوان و نبات و غیر آلی عکس آن است مانند مایعات و اجسام معدنی	آلی	۵۰
	خوابیده (ماخوذ از نوم بمعنی خواب نرم	نائم	۵۱
	راننده - سوق دهنده	ناعم	۵۲
	ریزنده	سائق	۵۳
	سبب - شوه	صائع	۵۴
	بینوا	باعث	۵۵
	نیم گرم و باصطلاح	بائس	۵۶
	ولرم - سست	فاتر	۵۷
	شکافنده	فاطر	۵۸
	دور (بعید)	قاصی	۵۹
	سخت قسی القلب یعنی سنگدل	قاسی	۶۰

شاهد ۵۷	معنی	لغت	ردیف
	بالا رونده - صعود کننده	صاعد	۶۱
	از مج دست تا آرنج	ساعد	۶۲
	مکر و فریب	سالموس	۶۳
	سه تائی (مسیحیانی	ثالوث	۶۴
	راکه عقیده بسماقنوم		
	یا سه روح دارند		
	مسیحیان ثالوثی		
	نامند)		
	آزاد	فارغ (فارسی)	۶۵
	جدا کننده	فارق	۶۶
	سؤال کننده - خوا -	سائل	۶۷
	هنده		
	صاحب صولت - مقتدر	صائل	۶۸
	متواضع - مطیع -	قانت	۶۹
	نماز خوان		
تقنطوا من رحمة الله	ما یوس - نا امید	قانت	۷۰
رحمت خدا نو میدهاشید	مشکل - پوشیده	غامض	۷۱
	چشمک زننده - بدگو	غامز	۷۲
	و سخن چین		
	پیرو	تابع	۷۳
	طبع کنند - چاپ	طابع	۷۴
	کننده - صفت -		
	انگستری		

شاهد ۵۸	معنی	لغت	ردیف
	خفیف - پست	خوار (فارسی)	۷۵
	تیغ	" خار	۷۶
	بزرگ - آقا	" خواجه	۷۷
	اخته - کسیکه موی در	" خاجه	۷۸
	اثر اختگی بر روی - ش		
	نروید		
	گمراه شده - گمشده	ضال	۷۹
	پیر - نام پدر رستم	زال	۸۰
	قسمت کننده	قاسم	۸۱
	کاسر - شکننده	قاصم	۸۲
	آباد مساجدهم عامره	عامر	۸۳
	امر دهنده	آمر	۸۴
	وضع کنند - گذارنده	واضع	۸۵
	تقسیم کنند - کسیکه	وازع	۸۶
	امور لشگری را مرتب		
	می کند		
	خشنود	راضی	۸۷
	منسوب بری (طهران)	رازی	۸۸
	نمام - سخن چین	القاس	۸۹
	قصه گو - خطیب	القاص	۹۰
	جبار - مستکبر	عاتی	۹۱
	آینده	آتی	۹۲
	قصاب	ساطر	۹۳
	پوشش (پوشنده)	ساتر	۹۴

شاهد ۵۹	معنی	لغت	ردیف
	باد تندی که شن همراه دارد .	حاصِب	۹۵
	بصیغه اسم فاعل یعنی حسابدان و اگر بصورت امر ادا شود یعنی حساب کن (حاسب نفس که قبل ان تحاسب یعنی حساب نفست را بکن قبل از آنکه حساب کرده شوی)	حاسب	۹۶
	موجود	حاضر	۹۷
	حذر کننده	حاذِر	۹۸
	هدایت کننده	هادی	۹۹
	ندا کنند مـ خواننده (ماخوذ از حدی بضم حاء که آوازی است)	حادی	۱۰۰
	روشن	زاهر	۱۰۱
	آشکار	ظاهر	۱۰۲
	تند - برنده	حاد	۱۰۳
	مخفف هادی یعنی راهنما و علی لکل قوم هاد	هاد	۱۰۴
	رشک برنده - حسد ورزنده	حاسد	۱۰۵

شاهد ۶۰	معنی	لغت	ردیف
	دروکننده (حصاد درو کردن)	حاصد	۱۰۶
	گرم - سوزان	حار (بتشدیدراء)	۱۰۷
	حیوانی که بمرض هاری مبتلا شده باشد	هار "	۱۰۸
	ستایش کننده - حمد گوینده	حامد	۱۰۹
	سرد - خاموش - گیاه و درخت خشک و زمین بی گیاه	هامد	۱۱۰
	حمایت کننده - پشتیان	حامی	۱۱۱
	سرگردان - حیران	هامی	۱۱۲
	گریزنده ماخود از هرب	هارب	۱۱۳
	جنگنده ماخود از حرب	حارب	۱۱۴
این حروف مفرده را کلمات تامات کن	کلمات جامع و تمام	جمع تامه	۱۱۵
	به تشدید میم داهیه و حادثه عظیم و روز قیامت	جمع طامه	۱۱۶
سخنان بی اصل و پیریشان لاف و گزاف	و در فارسی بتخفیف میم		

بصدق و ارادت میان بسته دارد زطامات و دعوی زبان بسته دار
(سعدی)

ردیف	لغت	معنی	شاهد
۱	صور	صدا - بوق یا شاخی که در آن میدهند و صدا از آن خارج میشود .	
۲	سور (فارسی)	خوشی - مهمانی - جشن و در عربی بمعنی قلعه و دیوار قلعه است و سوره مفرد آن است یعنی هاء آخر علامت وحدت است	خوان کشید و اکر امتها نمود آن شب اندر کوی ایشان سور بود (مولوی)
۳	حور بروزن مور	سیه چشمان جمع احور و حوراء زن زیبا خورشید	
۴	هور (فارسی)		
۵	لوط	نام یکی از پیغمبران که داستان معروف است	
۶	لوت	لخت و عریان	
۷	ذور	از خود گذشتن - فداکاری	
۸	زور (فارسی)	فشار - قوه - جبر	

شاهد	معنی	لغت	ردیف
	گل	طین	۱
	انجیر	تین	۲
	فال بد - چیز بیکه شومش	طیره	۳
	دانند و اصطلاح تطیر		
	یعنی فال بدزدن از این		
	کلمه است - سکی		
	تاریک	تیره (فارسی)	۴
	تنگی	ضیق	۵
	حصیر - زیلو - بوریا	زیغ	۶
	صاحب	ذی	۷
	طریقه و در فارسی سوی	زی	۸
	ضایع کردن	ایضاع	۹
	اذیت کردن	ایذاء	۱۰
	عهد و پیمان	میثاق	۱۱
	مرغ بال برهم زننده	میساق	۱۲
	جمع حوت بمعنی ماهی	حیتان	۱۳
	جمع حائط بمعنی دیوار	حیطان	۱۴

خواص و آثار حروف الفبا در کلمات

بطوریکه میدانیم اغلب از حروف الفباء را در کلمات اعم از اسم و فعل و اعم از فارسی و عربی اثر و موردی است که گاهی موجب تغییر معانی و وقتی باعث تغییر حرکت آنها میگردد و یا معنی خاصی بآنها میبخشد و در حقیقت عاملی است که در اسم و فعل و گاهی جمله عمل میکند و سبب تغییر حرکت حروف دیگر میشود.

ولهذا بی فایده ندیدم که آثار این حروف را با استفاده از منابع معتبر در مقالاتی گردآورده توضیح و تشریح کنم تا مشتاقان و باعتباری مبتدیان زبان و ادب فارسی را که خواه ناخواه با بسیاری از لغات عربی آمیخته شده و زبان ادبی شیرین و دلنشینی بوجود آورده و ستون کتب و منشآت علمی و ادبی ما را با عبارت و ضرب المثلهای عربی و بلکه گاهی با آیات و احادیث توأم نموده و سیله آگاهی بیشتر گردد و در صحت استعمال کلمات و جملات راهنمای موثری باشد.

ضمناً از متجربین و استادان فن تمنا دارم چنانچه کسر و نقصی در آنچه گفته شده مشاهده فرمودند لطفاً مرا بیاگاهانندا بتکمیل این مقالت پردازم و از راهنمایی‌های محبت آمیزشان ابراز امتنان و اظهار تشکر نمایم.

فهی هذه

حرف الف

- ۱- بحساب ابعاد مساوی با عدد یک است .
- ۲- یکی از سه حرف عله است (حروف واو والف ویا (وا) را حروف عله نامند) .
- ۳- الف از جهتی برد و قسم است ساکنه و متحرکه ساکنه که آنرا لینه (بتشدید یاء) هم میگویند مثل العی که در امثال قام و دعا میآید و متحرکه که آنرا همزه نیز مینامند مانند الف در افل (غروب کرد) و غیره .
- توضیح (فرق بین همزه و الف) الف لینه ، هیچگاه در اول کلمه واقع نمیشود زیرا ساکن است و هرگز در کلمات فارسی و عربی ابتدا بساکن نمیشود چنانکه ملاحظه فرمودید در قام و دعا الف در وسط و آخر کلمه قرار گرفته است و اما همزه در اول و وسط و آخر کلمه در میآید و همیشه یک علامت همزه که بصورت عدد (۶) نوشته میشود روی آن میگذارند و قبول حرکت میکند مانند الف در امروز سال و قراء (اول و وسط و آخر کلمه) .
- ۴- همزه استفهام مثل اء قرئت (آیا خواندی؟) .
- ۵- الف نداه که در فارسی و عربی هردو بکار میرود و در آخر کلمه واقع میشود مثل الف آخر در خدا یا (ای خدا) والها (ای آله) و امثال آنها
- ۶- الف دعا که در آخر افعال معنی دعا میدهد چون خدایش بیامرزاد و یا یزدانش حفظ کناد (مراد الف قبل از حرف آخر در بیامرزاد و کناد است که برای دعا آمده است) و نظائر آنها .
- ۷- الف فاعلی چون دانا و بینا و شنوا و گویا و غیره و این الف در آخر نعوت معنی صفت میبخشد چون زیبا و شکیبا و غیره (المعجم) .

۸- الف نسبت و آن الفی است که در آخر بعضی نعوت فایده نسبت میدهد مانند درازا و پهنای و فراخا و غیره که گاهی نیز نونی بآن میافزایند مانند فراخنا و غیره (المعجم) .

۹- الف اشباع و آن الفی است که از الف اطلاق اشعار عرب گرفته شده و الف اطلاق اشعار عرب عبارت ازین است که اگر در قافیه شعری مثلاً جمال و کمال آید و لام در محل نصب باشد الفی بآن الحاق کنند و آنرا جمالا و کمالا گویند چنانکه اگر در محل رفع باشد واوی بآن الحاق نمایند و جمالو و کمالو خوانند و اگر در محل جر باشد یائی بدان اضافه کنند و آنرا جمالی و کمالی خوانند و این سه حرف (الف و واو و یا) را حروف اطلاق خوانند یعنی حرف روی را بحرکت مطلق گردانند و قید سکون از وی بردارند و چون در فارسی آخر بیشتر کلمات ساکن است در شعر باقتضای وزن و روی الفی با خرکلمه قافیه اضافه نمایند چون .

پروین پیدا و ماه تابانا و آنرا الف اشباع خوانند (المعجم باختصار) (۱)

(۱) مثال برای هر سه حرف اطلاق در شعر عرب

برای الف

العلم اشرف شیئی ناله رجل من لم یکفیه فلم یکن رجلاً (که رجلاً خوانده میشود) زیرا خبر کان و منصوب است .

برای واو

الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء

که اکفا و حوا اکفائو و حوائو خوانده میشوند چون هر دو خبر و مرفوعند

برای یاء

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسافر فی الاسفار خمس فوائد

که فوائدی خوانده میشود چون مضاف الیه و مجرور است .

و مانند الف در قافیه این مصراع بهار است و خاک خشک دهد سبزه ترا
حرف ب

۱- بحساب ابجد مطابق است با عدد ۲

(توضیح حرف باء فارسی (پ) نیز مانند حرف ما قبلش (ب) همان عدد ۲ بحساب می آید).

۲- یکی از حروف جاره است یعنی با اسم بعد از خود جر میدهد مثل میرت بزید و بسم الله الرحمن الرحیم که زید در جمله اول و اسم در جمله دوم بسبب بایی که قبل از آنها در آمده مجرور شده اند.

۳- ثاء استعانه که کمتر مورد استعمال دارد مثل کتبت بالقلم یعنی یکمک قلم نوشتم.

۴- باء قسم مثل بالله (قسم بخدا)

۵- باء سببه مثل رأیت بزید العمرو (یعنی بسبب زید عمرو را دیدم)
حرف ت

۱- بحساب ابجد مساوی است با عدد ۴۰۰

۲- حرف قسم مانند تالله (قسم بخدا)

۳- یکی از علائم تانیث است مانند فاطمة و فریدة و امثال آنها که آنرا تاء گزدهم میگویند

۴- تاء ساکنه که منحصر "در آخر فعل ماضی علامت تانیث است مانند کتبت و جلست و غیره

۵- تاء ضمیر که در آخر ماضی می آید (تاء مضموم برای متکلم وحده مانند قمت (برخاستم) و تاء مفتوح برای مخاطب مذکر مانند قمت (برخاستی) و تاء مکسور برای مخاطب مونث مثل قمت (برخاستی تو زن)

عبرای تمیز واحد از جنس مانند تاء گرد در شجرة که واحد شجراست و آنرا تاء وحدت نیز مینامند.

۷- برای مبالغه مثل تاء کرد در آخر علامه وفهامه و غیره که آنرا تاء تکثیر هم میگویند

۸- تاء الحاقی بصیغه منتهی الجموع که بردو قسم است
اول نسبت مانند مهلبی که جمع منسوبش میشود مهالبه و دیلمی که جمع منسوبش دیالمه است دوم برای تعویض حرف محذوف مانند زناده که جمع زندیق و حرف محذوف یاء زندیق است .

حرف ث بحساب ابجد مساوی با عدد ۵۰ است اثر دیگری ندارد
حرف ج و چ در ابجد مساوی با عدد سه میباشد اثر دیگری ندارد
حرف ح در ابجد مساوی با عدد هشت است خاصیت دیگری ندارد
حرف خ بحساب ابجد مساوی با عدد ۶۰۰ است اثر دیگر ندارد
حرف د بحساب ابجد با عدد ۴ مساوی است خاصیت دیگری ندارد
حرف ذ بحساب ابجد مساوی با عدد ۷۰۰ میباشد " "
حرف ر بحساب ابجد مساوی با عدد ۲۰۰ است " "
حرف ز بحساب ابجد مساوی با عدد ۷ است " "
حرف س

۱- مساوی با عدد ۶۰ میباشد .

۲- حرفی است که داخل بر فعل مضارع میشود و آنرا اختصاص با استقبال (آینده) میدهد مانند سیاتیک میآید تو را در مستقبل (آینده) و سیصلی نارا" ذات لهب (در آینده در آید در آتش زبانه دار)
حرف ش مساوی عدد ۳۰۰ و حرف ص مساوی عدد ۹۰
و حرف ض مساوی عدد ۸۰۰ و حرف ط مساوی عدد ۹
و حرف ظ مساوی عدد ۹۰۰ و حرف ع مساوی عدد ۷۰
و حرف غ مساوی عدد ۱۰۰۰ میباشد و اثر و خاصیت دیگر ندارند

حرف ف مساوی عدد ۸۰

حرف فاء در موارد زیر میآید

۱ - عاطفه که فایده ترتیب و تعقیب میدهد مانند قام زید فعمرو
یعنی زید قیام کرد و در تعقیب او عمرو هم برپا خاست یا مانند حبسه فقتله
یعنی او را حبس کرد و متعاقب آن او را کشت

۲ - سببیه مانند ضربه فمات یعنی او را زد و باین سبب مرد

۳ - رابطه برای جواب بشرط ماندن کنتم تحبوننی فاحفظوا وصایای
یعنی اگر مرا دوست میدارید پس سفارشهای مرا حفظ کنید

۴ - ناصبه برای مضارع مثل زرنی فاکرمک (بفتح میم) یعنی دیدن کن مرا
پس اکرام کنم تو را (فا باعث نصب اکرم که فعل مضارع است گردیده و این
فاسببیه هم نامیده میشود)

۵ - برای استیناف که معنی سابق را قطع میکند و شروع بغیر آن میکند
مانند یقول له کن فیکون یعنی میگوید باو باش (در اینجا معنی تمام است)
پس میباشد (یعنی پس او در اینوقت مییابد که خود معنی دیگری است)

۶ - زائده مانند لما قمت فقمنا (چون برخاستی برخاستیم) که حرف
فا در این جمله زائد است

حرف ق مساوی عدد ۱۰۰ است و خاصیت دیگری ندارد

ک = ۲۰

حرف کاف در موارد زیر بکار میرود

۱ - ضمیر مخاطب (منصوب یا مجرور) مانند ضربک و کتابک (زدتورا و
کتابتو) و ضربک و کتابک (بکسر کاف) (زدتو زن را - کتابتو زن) و غیره
۲ - حرف جر در حالیکه برای تشبیه است مانند زید کالاسد (زید مانند

شیر است) که اسد بمناسبت کاف مجرور شده است

۳- تعلیل مانند اذکر واللہ کماہد اکم (ذکر کنید خداوند را برای اینکه شما را هدایت کرد) .

۴- تاکید کہ زائد ہم ہست مثل لیس کمثلہ شیئ (نیست مانند او چیزی) کہ حرف کاف در کلمہ کمثلہ زائد است و برای تاکید آمدہ است

۵- حرف خطابی کہ باسم اشارہ الحاق میشود مثل ذلک و تلک و بضمیر منفصل منصوب ملحق میشود مثل ایاک و ایا کما .

۶- در فارسی حرف تصغیر است مانند کاف در شہرک (شہر کوچک) و مرغک (مرغ کوچک - جوجہ) سعدی گوید :

مرغک از بیضہ برون آید و روزی طلبد

و آدمی زادہ ندارد خبر از عقل و تمیز

و امثال ذلک .

ل = ۳۰

حرف لام در اول کلمات سہ حالت دارد :

یا عامل جر است یعنی آخر کلمہ را مجرور میکند و در این مورد لام مکسور است مانند لزید و للہ ملک السموات و الارض کہ زید و للہ بمناسبت

لام مکسوری کہ بر سر آنہا در آمدہ مجرور شد مانند و امثال ذلکو یا عامل جزم است یعنی حرف آخر کلمہ را ساکن میکند و در این حال لام امر یا لام طلب نامیدہ

میشود و نیز مکسور است مانند لیضرب (باید بزند) ولیحکم اللہ (حکم کند

خداوند) کہ بعلت اتصال میم باللہ جزمش تبدیل بکسرہ شدہ است یا غیر عامل است و در این حال مفتوح است مانند لزید

قائم (ہر آیینہ زید ایستادہ است) و ان زید القائم و امثال ذلک .

م = ۴۰

میم حرفی است برای دلالت بر جمع ذکور مثل کنتم تستکبرون فی الارض

(بودید استکبار ورزیدید در روی زمین)

و نیز اسم استفهام است بعد از حروف جر مانند بم و لم و در این حال میم مفتوح است (یعنی بچه جهة و برای چه؟)

ن = ۵۰

حرف نون پنج مورد دارد:

۱ - نون تاکید که یا خفیفه و ساکنه است و یا ثقیله و مفتوحه و هر دو اختصاص بفعل دارند.

نون تاکید خفیفه مثل لیکون من الصاغرین (تا باشند از حقیران) که نون آخر لیکون ساکن است و نون تاکید ثقیله مانند ولا تحسبن الله غافلاً (گمان مبرید خداوند غافل است) که نون تحسبن مفتوح است و مشدد میشود و نوشته نمیشود مثل کتاب که خوانده میشود کتابین و امثال آن.

۳ - نون علامت تانیث در آخر فعل و آن یا خفیفه و مفتوحه است مثل ضربن (زدند گروه زنان در زمان گذشته) و یضربن (میزنند گروه زنان در زمان گذشته) و اضرین (بزنید شما گروه زنان) که در مقام ضمیر قرار دارد و یا مشدده مفتوحه است که متصل بضمائر میگردد برای دلالت بر جمع اناث مانند غلامکن (غلام شما زنان) و منهن از آن زنان و ضربهن (زد آن زنان را).

۴ - نون وقایه که قبل از یاء متکلم واقع میشود مثل ضربنی و اننی و غیره

۵ - نون زائد که بر دو قسم است اولی نونی است که ملحق بفعل مضارع میشود و قتی که متصل بضمیر تثنیه شود مثل یضربان و تضربان یا متصل بضمیر مونثه مخاطبه گردد مثل تضربین، یا جمع مذکر مانند یضربون

و این نون در تشنیه مکسور و در باقی مفتوح است .
دوم نونی است که با سم مثنای مکسور ملحق میشود مثل الزیدان و بجمع مذکور
مفتوح اضافه میشود مانند الزیدون .

و = ۶

حرف واو بوجه متعدده آمده است و هم وجه مزبوره بقرار ذیل است
۱ - واو عطف مانند جاء محمد و علی (محمد آمد و علی هم آمد)
۲ - واو حالیه مانند جاء زيد والشمس طالعه (زيد آمد در حالیکه
خورشید طالع میشد)
۳ - واو استیناف یا مستانفه (یعنی در جمله‌ای بعد ازین واو جمله
دیگری شروع میشود مثل لا تأکل السمک و تشرب اللبن یعنی ماهی نخور شیر
بنوش

۴ - واو معیه مثل سرت والجبل یعنی راه میروی و کوه باتو (مثل اینکه
کوه هم با تو یعنی در معیت تو حرکت میکند)
۵ - واو قسم مثل والله العظیم یعنی قسم بخدای بزرگ (این واو از
حروف جاره هم شمرده شده است)
۶ - واو رب (بضم راء و تشدید باء مفتوح که معنی بسایا بسیار میدهد)
مانند ولیل کموج البحر ارضی سدوله (بسا شب که مانند موج دریا پرده‌های
ظلمتش را رها کرد)

۷ - واو فصل مانند واو عمرو که برای تفصیل و امتیاز از عمر است .

۸ - واو زائد که غالبا بعدالا واقع میشود مثل واو در این جمله
ما من مطلق الا وله مقید (یعنی هیچ مطلق نیست که قیدی برای او نباشد)
و بطوریکه ملاحظه میفرمائید واو در این جمله معنی و مفهومی ندارد و زائد
است .

یا ما من احد الا وله طمع و حسد (کسی نیست که برای او طمع و حسدی نباشد) شاهد بر سر او قبل از ولع میباید .

ه = ۵

حرف ها در سه جا مورد استفاده قرار میگیرد .

۱ - ضمیر برای غائب مانند له (برای او) و کتابه (کتاب او) و غیره .

۲ - هائی که بعد از ایا (بکسر همزه و تشدید یاء) میآید و او نیز برای

غائب است ایاه یعنی او .

۳ - هاء ساکنی که در مقام حسرت و افسوس بعد از اسم میآید مانند

وازیداه و واسفاه و امثال ذلک .

ی = ۱۰

حرف یاء دو مورد استفاده دارد .

۱ - برای ضمیر مخاطب مونث مثل اکتبی (بنویس تو زن) و خدی

(بگیر) و کثیر من امثالها .

۲ - ضمیر برای متکلم مانند ضربنی (زد مرا) و کتابی (کتاب من)

که آنرا ضمیر ملکی نیز مینامند و مانند آنها .

"پایان"

